

## سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

( دنباله قسمت سی و چهارم )

خدارا شکر که در ظرف همین پنجماه سال اخیر دیوان حافظ از روی نسخه‌های معتبر با مقدمه‌های بسیار سودمند و محققانه و فهرستهای مفید و حتی کشف الایات مکرر بچاپ رسیده و در دسترس است و هر یک از آنها ما را فرسنگها به آشنائی با حافظ نزدیکتر ساخته است و هر روز نیز نزدیکتر میسازد. من معتقدم که ما با همین دیوانهایی که امروز موجود است میتوانیم به معانی و نکات بسیاری درباره زندگی و فکر و طریقه حافظ دست یابیم و به سؤال دانشمند بسیار نکته سنج مرحوم محمد علی بامداد که کتاب گرانقدر و حافظ کیست و چه میگوید ، از او است جوابهایی بداهیم و با آن همه مطالب سودمندی که حافظ شناسان دیگر ما زینت بخش و مطبوعات ساخته اند باز هم حافظ را بهتر بجا بیاوریم .

## غلو اخلاصمندان

گاهی فضلا و محققین ما در موقع صحبت از حافظ چنان سرمست باده لذت و اخلاصمندی میشوند که دامن از کفشان بیرون میافتند و با الهام سروش غیبی سخنانی میرانند که عشق و شور را میرساند و کمتر صبغه تحقیق دارد . خوب بخاطر دارم که شادروان فرج الله بهرامی در خطابه بسیار غرائی که در

روز چهارشنبه ۲۴ آذر سال ۱۳۱۰ هجری شمسی در مقابل مزار حافظ ( در موقع ساختمان آن بنا ) ایراد فرمود چنان رهسپار معراج و صافی و مداحی گردیده بود که ترجمه آن همه عبارات بزبانهای فرنگی واقعاً کار حضرت فیل بود (۶) چه عیبی دارد که چند جمله از این خطابه را برسم نمونه ( نمونه‌ای که نباید از آن تقلید نمود و سرمشق قرارداد ) برایتان نقل نمایم :

« ... بیداری، تو بیدار ابد هستی... بیداری ارباب دل و ارباب معرفت بواسطه بیداری تست، تو اگر بیدار نبودی اصلاً عالم عشق و روحانیت بخواب ابد فرورفته بود. اگر تو در خوابی پس کیست این بلبل گویائی که دیوان ترا بمنقار گرفته و صغیر خود را از فراز کنگره‌های عرش بگوش عالم خاک میرساند... فقط برای آنکه بشر را بصورت ایده آل مجسم سازند ترا باین دبر خراب آباد هدایت کردند... تو بیک وهمی هستی که حقیقت را تجسم میدمی و حقیقتی هستی که در وهم نمی‌گنجی... کدام فلسفه است که از عظمت فکر تو روح آسمان و زمین را از هم نشکافد... ششصد سال در زیر خاک خوابیدن برای تو کافی است. شش قرن تمام، ۷۲۰۰ ماه، ۲۱۶۰۰ روز و ۵۱۸۴۰۰ ساعت تو در اینجا مدفونی... تو چاک گریبان فجری در طلوع صبح، تو رنگ آمیزیهای افق عربی، در پایان روز، تو مبدع بدایع ادبیات و گنجینه ذخایری از حکمت و فلسفه.... عشق تو اقیانوسی است که از صفای آسمان انشعاب میگیرد و بر چهره آسمان بذل انشعاب مینماید  
الی آخر، .

(۶) از راه لطفی که به این ضعیف داشت برایم از شیراز فرستاد بود که بترجمه و انتشار برسانم ولی مقدور نگردید و از این افتخار محروم ماندم .

خطابه شادوان بهرامی در مقدمه کتاب مفید « شرح لسان الغیب » بقلم توانای آقای سیف پور فاطمی نقل شده است و در مقدمه دیگری بر کتاب بقلم خود مؤلف باز عبارت هائی از همین دست آمده که مثلاً از آن جمله است عبارت ذیل:

« حافظ قرون و اعصار را پرورش داده ... و تا عالم عشق و

روح باقی است، تا اساس کاینات را جذب و جاذبیت استوار می سازند

حافظ در مغز عشق و روح جاذبیت استوار و برقرار است الخ . »

هر چند من نادان بر چنین ارادتمندی شدید و سرسپردگی مطلق از دل و جان

آفرین میگویم ولی میترسم اگر فرنگی ها چنین مداحی های پرطنطنه را بخوانند

پیش خود ما را به بت پرستی و بت تراشی متهم بسازند و خطاب بهمین پرستندگان

بلا شرط و بلا حد و حصر بگویند ای صاحب دلان ادیب و عاشقان شیفته آیا بهتر

و مفید تر نخواهد بود که بجای این همه تعظیم و ستایش مشکلی از مشکلات زندگی

و کار و فکر حافظ را قدری روشن تر میساختند .

من راقم این سطور هم دلم میخواست حافظ بودم و در مقابل این همه

بلبل زبانیها سراز خاک برداشته باین سرسپردگان دلخسته و مشتعل میگفتم « ای کاش

بجای این همه لفاظی و عبارت پردازی (که خالی از مغز و معنائی هم شاید نباشد)

یک بیت از آن همه ایات را که متجاوز از ۵۰۰۰ بیت میشود و مثلاً این بیت را :

« در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز (محرم من) »

« هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد »

بمیان می گذاشتید و در باره معنی آن ده دقیقه ای با هموطنانتان صحبت میداشتید

تا هم خاطر م را شاد ساخته و هم خدمتی به هموطنان کرده در بوستان معنی غنچه

بسته ای شکوفانیده بودید .

## مشکلات کار

اینها همه بجای خود اما شناختن و شناساندن حافظهم کار سهل و ساده و آسانی نیست علیالخصوص که چنانکه مذکور افتاد تنها وسیله مطمئن برای تحصیل آشنائی با او شناختن او تنها همانا دیوانش است و بس .

در اینجا يك نکته را نیز نباید از مد نظر دور داشت که غزلیات حافظ که زبان حال و در واقع مترجم ضمیر اوست بر طبق قوافی و حروف نهجی ترتیب یافته و تدوین شده و انتشار یافته است بطوری که خیلی احتمال دارد ( بل بطور حتم و یقین ) غزلی که خواجه در آغاز جوانی سروده باشد در صفحات آخر دیوان جای گرفته باشد و برعکس غزلی که در دوره پیری و شاید اندک مدتی قبل از وفات گفته باشد در صفحات اول دیوان آمده باشد و بدیهی است که همین شیوه غیر منطقی در تقدم و تأخر و ترجیح حروف بر معنی و برتوالی زمانی افکار کار کسی را که در صدد تحقیق در امر حیات و کار شاعر باشد بچه درجه مشکل میسازد و تا بچه اندازه ممکن است مایه ضلالت و داوریهای سست و بی اساس بگردد و ای کاش به همت يك یا چند تن از حافظ شناسان بینا و با تجربه دیوانی بصورت تازه بارعایت تاریخ غزلها و قصاید و رباعیات و قطعات ( تاجائی که امکان پذیر باشد و البته بشرط آنکه تاکنون چنین اقدامی که من از آن بی خبر مانده ام بعمل نیامده باشد ) مرتب میگردید و انتشار مییافت بدون آنکه از طبع و نشر دیوان بهمین صورت معمول کنونی که متداول و قرنهایست بهمین نحو و شیوه بچاپ رسیده است صرف نظر گردد . شعرای مغربزمین چه بسا در ذیل هر قطعه از اشعار خود تاریخ روز و ماه و سال را معین میکنند ولی شعرای ما که شیر از پستان حکمت و معرفت نوشیده اند و بزمان و مکان تعلق خاطری ندارند و میگویند که « اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است » و معتقدند که برای دایره

نمیتوان آغاز و پایان پذیرفت و درحقیقت معتقد به فرضیه نسبی علمای قرن بیستم میلادی هستند و میگویند:

لا مکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حالش کجاست

ماضی و مستقبلش نسبت به تو است

هر دو یک چیزند و پنداری دواست

و نظر خود را بدین نمط بیان میفرمایند:

ساعت از بی ساعتی آگاه نیست

زان که زان سو جز به حیرت راه نیست

چون ز ساعت ساعتی بیرون شوی

چون نماندی، محرم بی چون شدی

جمله تلوینها ز ساعت خاسته است

رست از تلوین که از ساعت گذشت

و باز هم قدم را بالاتر نهاده بکلی منکر عدد و رقم میشوند و میگویند

(برخلاف مذهب فیثاغورثیان یونان) : *نظم انسانی*

جان شناسان از عددها فارغند

غرقه دریای بی چونند و چند

و مانند درخت سرو همیشه خرم و سرسبزند و برای شکفتن و رشد سال و ماه

و روز و ساعت نمی شناسند چیزی که هست بعدها کار محققان دقیقه و ثانیه شمار

علمی مشکل میگردد بطوری که امروز دیگر نمیتوانند مشخص سازند که حافظ

شیراز در کدام شب از شبهای هفته و در چه ماه و سالی ملایک را دیده است که

در میخانه را میکوبیده اند و با او شربت مستی نوشیده اند.